

# سیر اندیشه اخباری در مذهب تشیع

علیرضا ذکاوتی قراگزلو

الفکر السلفی عند الشيعة الإثنا عشرية. علی الجاهری. (چاپ دوم: قم، دار احیاء الایمان، ۱۴۰۹). ۳۷۹ ص. وزیری.

«سلفیه» منسوب است به «سلف» (درگذشتگان) و در اینجا مراد از «سلف»، «سلف صالح» است که اصطلاحاً به صدر اول از تابعان (کسانی که مسیحیت صحابه پیامبر را درک کرده‌اند) اطلاق می‌شود. بعضی لغویان در کلمه سلف دو معنای دیگر هم ذکر کرده‌اند: هر عمل نیکی که انجام داده و از پیش فرستاده‌ای «سالف» تو محسوب می‌شود. و نیز پدران تو که در سن و فضیلت از تو بالاترند، «سلف» تو محسوب می‌شوند.

در شرح، «سلف» یعنی کسانی که مورد تقلید و پیروی قرار می‌گیرند (ص ۱۶)، و سلفی یعنی آن که در احکام شرعی به کتاب و سنت رجوع می‌کند و غیر آن دور دور می‌اندازد. البته رجوع به «تابعان» و تابعان تابعان نیز پیروی از سنت انگاشته شده است. (۱۷).

به هر حال، سلفیگری، گرایش محافظه کارانه‌ای است که نماینده ایمان به اسلام خالص در سادگی اولیه‌اش و برکنار از تأثیرات زمان می‌باشد. این است که گفته‌اند: مبارزه فکری در اسلام... مبارزه بین سلفیان و معتزلیان یا به عبارت دیگر نبرد میان پیروان نص و پیروان عقل بوده است. (۱۸).

گفتیم سلفی یعنی پیرو کتاب و سنت؛ اما خود «کتاب» یعنی قرآن، منادی بازگشت به دین ابراهیم است؛ دین حنیف و توحید فطری که همان اسلام باشد. (۵۰). طبق آنچه از علی

الفکر السلفی عند الشيعة الامامية، کتابی است تحقیقی و مستند بر منابع بسیار. مؤلف که پیداست تعلق خاطر شگفتی به جریان اخباریگری و به تعبیر وی سلفیگری دارد، کوشیده است تا جریان اخباریگری را تلاشی در بازگشت به سرچشمه زلال کتاب و سنت جلوه دهد و طبیعی است که در رسیدن به این هدف، گاه برخی از اصولیان و مجتهدان را نیز به سلفیگری منسوب کرده است.

بدین سان خواننده این کتاب شاید با برخی از موارد آن همسویی نداشته باشد؛ اما از پژوهش وسیع و تتبع گسترده آن فراوان بهره خواهد برد. نویسنده فاضل و گرانمایه این مقاله کوشیده است چکیده قابل توجهی از کتاب را که به گونه مستقیم در نمایش سیر تطور تاریخی اخباریگری سرودمند بوده است، عرضه کند. بی گمان خوانندگان از این پژوهش سود خواهند جست.

امیدواریم پژوهشی بدین سان گسترده و مستند در سیر تطور تاریخی دانش اصول و نگرش مجتهدان به مصادر و منابع نیز به وسیله محققین اصولی ارائه شود.

آینه پژوهش

عاید السلام - نقل شده سنت یعنی آنچه پیغمبر - ص - مقرر فرموده و بدعت یعنی آنچه پس از آن حضرت پدید آمده است. (۳۹)

در حقیقت سنت جاده ای است که رهبر معنوی با هدایت الهی پیموده و نسلهای اول بر جای پای او دنباله روی کرده اند. (۴۱)

سنت عبارت است از:

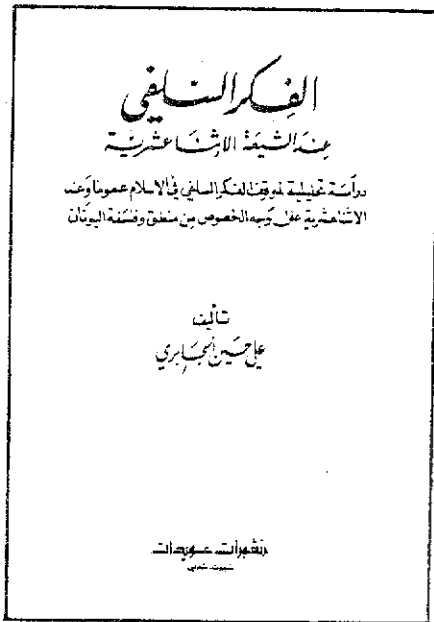
الف - حدیث؛ و آن گفتارهایی است که از پیغمبر روایت می شود. البته گاهی آنچه را هم از اصحاب و تابعان نقل شده حدیث می نامند. «اصحاب حدیث» و «اصحاب اثر» کسانی هستند که پیروی از آنچه را که از پیغمبر - ص - و اصحاب نقل شده است بر خود واجب می دانند. دیگران، اینان را «حشید» و «لذئذ» نامیده اند. (۴۳-۴۴)

ب - خبر؛ در معنای خبر گفته اند که «حدیث» از پیامبر - ص - است و خبر از غیر او. بعضی نیز حدیث و خبر را مترادف گرفته اند و بعضی خبر را اعم از حدیث فرض کرده اند. (۴۴). و این به نظر درست تر می آید؛ همچنان که در استعمال ترمذی اولیاد، اخباری و در «مدرخ» اطلاق می شده است. (ر.ک: التبرست ابن الندیم).

ج - اثر؛ ریشه «اثر» در لغت سه معنا دارد: ترجیح نوبادن چیزی، یاد کردن چیزی، نقش بانی مانده از چیزی. در طریق سائورد، بعضی راهی که جای پا در آن تازه است. در قرآن کریم می خوانیم: «و نکتب ما قدسوا و آثارهم». (یس، ۱۶). که آثار به معنی جای پا و نقش قدم آمده است (ر.ک: تفسیر؛ شأن نزول این آیه).

اثر را اصطلاحاً با خبر یکی گرفته اند و «حکله آثار» را در معنای اول اخبار به کار برده اند. (۴۷). گاهی نیز خبر را به آنچه از پیغمبر - ص - نقل شده و اثر را به آنچه از صحابه روایت گردیده اطلاق کرده اند. (۴۷).

تیسامی گوید: اثر در اصطلاح محدثان یعنی حدیث معروف<sup>۱</sup> یا منقطع، و بعضی حدیث مرفوع را اثر نامیده اند.



و نیز گفته شده که در اصطلاح فقیهان حدیث مرفوع، «اثر» است و حدیث مرفوع «خبر». گاه نیز کلام سلف را «اثر» نامیده اند.

به طور خلاصه، کلمات و مصطلحات سلفی، سنی، اخباری، محدث، اثری، نصی، حرفی، حشری و ظاهری، نسبتهایی هستند دارای ما به ازاعای زنده وائس و تاریخ... با يك دید ساده و پیراسته ایمانی... ویا شاخ و برگها و پیچیدگیها و توجیهاات فراوان... که بعضی صورتهای آن را هنوز هم در نظریات و عقاید پراکنده، موجود می یابیم. (۴۸)

اندیشه سلفیگری در قرن اول اندیشه ای موثر بوده است. به نظر نویسنده کتاب، ابوبکر در مسائلی که به روزگار خلافت وی مطرح می شد پیرو قدم به قدم رسول الله - ص - بوده است. (۵۷). در زمان عمر که مسائل از سادگی اولیه به پیچیدگی گرایید، گرچه او نیز راه سلفش را دنبال می کرد؛

اختلاف آراء صحابه نبود که به تشتت عقاید کلامی و فقهی در اسلام انجامید. چه بسا اسلام می توانست خلوص و بساطت خود را در جزیره العرب تا حدود زیادی حفظ کند؛ لیکن عوامل سیاسی و زمینه های قبلی در سرزمینهایی که اسلام به آنجا رفت (عراق، شام، ایران و...) چنین سیری را پدید آورد:

الف - عقیده در زمان پیغمبر - ص - که نمایندۀ رابطه خدا و انسان است ساده و بی پیرایه بود.

ب - عقیده، در مقام توجیه خود و در جریان دفاع از خود در مقابل دشمنان و مخالفان، تحول یا حتی دگرگونیهایی می یابد و به سوی عقلی شدن حرکت می کند و تسلیم تأویلاتی می گردد تا میان منطق عقل بشری و عقیده (و انگیزه ها و اهداف آن) سازگاری پدید آید.

ج - اجتماعی که این عقیده و ایمان (جدید) در آن پیدا شده است، یکباره نمی تواند از میراث کهن مردمیش بگسلد و جز عده بسیار کمی که از پیش هیچ عقیده ای را قبول نداشته اند، نمی توانند خالصانه عقیده جدید را بپذیرند. بنابراین لاجرم به طور ناخودآگاه آن میراثها در صاحبان عقیده جدید ظاهر می شود.

د - در نتیجه، خواص امت به عقلی کردن عقاید، و عوام امت به عامیانه سازی آن می پردازند و این تازه در حالتی است که پیدایش عقیده جدید در يك جامعه همگن باشد. هر گاه دین جدید در میان مجموعه ای از ملتها و اقوام با اندیشه ها و احساسات گونه گون و در میان تمدنی ناهم سطح ظهور کند، آن تغییرات و تطورات بیشتر متوقع خواهد بود و این چیزی است که عملاً در تاریخ اسلام واقع شد. آن اصول ساده اولیه را، آمیخته ای عجیب و ناهماهنگ در برگرفت به حدی که بسا از مقصد صاحب دعوت دور شد.

ه - و پیداست که هر قدر زمان می گذرد، تازه هایی در زندگی سیاسی و اجتماعی و فکری رخ می نماید و ظهور آنچه از ازدواج اندیشه های فلسفه زاده می شود، آن عقیده اصلی

اما بر کسانی که روایات فراوان از پیغمبر نقل می کردند، بسخت می گرفت و نسبت به مسائل جدید، ناچار به اجتهاد می پرداخت و آن با استفاده از قیاس تمثیلی و تشبیهی یا قیاس استنباطی بود. لذا عمر را می توان از نخستین کسانی شمرد که پایه های قانونگذاری و تفریع را بر اساس آنچه بعداً «رأی» و «قیاس» نامیده شد، استوار کرد. (۵۸).

در آغاز خلافت عثمان با تعهد و التزام سلفی مواجه هستیم؛ مخصوصاً در موضوع گردآوری و تدوین قرآن و یگانه کردن قرأت آن به عنوان نخستین منبع اسلامی. (۵۹). گرایش سلفی عهد عثمان دوام نیافت و بعضی نظریات او به نتایج دردناکی انجامید.

علی - علیه السلام - با سوابق و تجارب و مخصوصاً پیوندی که با رسول الله - ص - داشت، کسانی را که خودسرانه حدیث نقل می کردند، انکار می کرد و نیز هر کوششی برای تأویل کتاب خدا را رد می کرد و بر اصحاب رأی سخت می گرفت. ملتزم به نص و متعبد به کتاب و سنت بود و اکثریت قاطع محققان بر منزلت والای آن حضرت در قضاوت و قانون تأکید کرده اند. (۶۰، ۶۱). از دیگر صحابه که آرائی داشته اند و نیز روایاتی نقل کرده اند که مرجع احکام قرار گرفته است، می توان از عبدالله بن مسعود، زید بن ثابت، عبدالله بن عباس، و عبدالله بن عمر نام برد.

به هر حال به قول نظام، این اختلاف آراء صحابه و کاربرد رأی و قیاس بود که به اختلاف و هرج و مرج و خونریزی کشید. (۶۲). و از اینجاست که غزالی عقیده به «حُجَّتِ قول صحابی» را رد کرده است. (۶۵). اما این تنها

را به صورتهایی در می آورد و به وادیهایی می کشاند که ابتدا مورد نظر و هدف نبوده است.

در آن میان، اینجا و آنجا رشته ای به چشم می خورد که می گوشت با رهایی از تأثیر عوامل مذکور به اصالت نخستین عقیده راه یابد و خود را به سرچشمه پاک اصلی برساند و این سررشته سلفیگری است. (۶۶-۶۹).

گذشته از اختلاف آراء کلامی که در جای خود بسیار مهم است، اختلاف دیدگاهها در فروع و احکام و شیوه رسیدن به آن نیز وجود داشت.

ابوحنیفه (۸۰-۱۵۰) که در کلام متمایل به سلب مرجئه بود و در مسائل فقهی به رأی تکیه می نمود، مسائلی بدو منسوب است که اهل حدیث و محافظه کاران در برابر آن عکس العمل نشان داده و حتی تکفیرش کرده اند. (۸۲).

مدرسه حدیث شیعی به زعامت امام صادق -ع- در مدینه در برابر این شیوه قرار دارد و همچنین است مکتب فقیهانی چون اوزاعی (متوفی ۱۵۷) و سفیان ثوری (۹۷-۱۶۱).

نظر ائمه شیعه بر این بود که احکام از رسول الله -ص- به امامان رسیدند و لذا جایی برای اجتهاد و رأی نیست و اجماع عام و قیاس نزد ایشان از اصول محسوب نمی شد. پیروان این مکتب به شدت بر حدیث تکیه داشتند. آن هم با شرایطی که امام صادق -ع- فرموده: « لا تقبلوا حنا حدیثاً الا ما وافق القرآن و السنة او تجدون معه شاهداً فی احادیثنا المتقدمة و لا تقبلوا علینا ما خالف ربنا و سنة نبینا ». (۹۰).

يك رشته حدیثی دیگر وجود داشت که به مالك بن انس (متوفی ۱۷۹) می رسد که بنیانگذار فقه مالکی است. او عمدتاً به کتاب و سنت متمسک بود و در حد بسیار محدودی، عمل به مصالح (استصلاح) و قیاس (یا: رأی) نیز از او دیده شده و اجماع اهل مدینه را نیز از حجت‌های تشریح (قانونگذاری) شمرده است.

مالك بر خلاف ابوحنیفه که به مخلوق بودن قرآن عقیده داشت، هرکس را که چنین می گفت در صورت عدم توبه

واجب القتل می دانست و درباره آیه «الرحمن علی العرش استوی» اظهار عقیده کرد که: «الإستواء معلوم و کیف مجهول و الايمان به واجب و السؤال عند بدعة». (۹۱).

محمد بن ادریس شافعی (۱۵۰-۲۰۴) در عین حال مشهور محافظه کاری و تجدد طلبی است. هم نزد مالك درس خوانده و هم نزد محمد بن الحسن شاگرد ابوحنیفه. او در عین حال به علم کلام نیز آشنا بود؛ اما اهل کلام را به اعتماد به منطق یونانی و فلسفه متبهم می نمود و می گفت کار ایشان به اعتقاد به تعطیل (نفی صفات از ذات خدا) منجر می گردد. (۲-۹۲). تکیه شافعی در نقه به این منابع بود: قرآن، سنت پیغمبر -ص- و صحابه، اجماع است. قیاس بر سه اصل گذشته (اجتهاد)، استصحاب یا اصالت برانت (هر چیزی مباح پاک است مگر اینکه دلیلی بر تحریم یا نجس بودن آن وارد شده باشد). و این بر خلاف دیدگاه سلفی است.

شافعی، «استحسان» حنفی و «استصلاح» مالکی را رد می کرد. (۹۴). شاید موضعگیری میانه شافعی باعث شد که پیروان او بعداً در کلام به اشعری گراییدند؛ در حالی که مالکیان غالباً قدری بودند. (۹۵ و ۹۳).

احمد بن حنبل (متوفی ۲۴۱) سلفی مشهور در تقاطع این امواج ظهور کرد. وی مجلس خود را به حدیث اختصاص داد، تا آنجا که به خبر واحد و اقوال صحابه تکیه می کرد و حدیث مرسل<sup>۲</sup> و ضعیف را هم در صورت نبودن حدیث بهتری می پذیرفت و بر قیاس ترجیح می داد. از قول او آورده اند که می گفت: « لا تُقَلِّدُنِي و لا تُقَلِّدْ مالکاً و لا سفیان الثوری و لا الازواعی، و خذ من حیث اختلفوا » یعنی از من یا مالك یا

ابن حنبل مظهر مقاومت در مقابل تشکیک معتزلیان و رأی حنفیان بود. چنان که در همان ایام ملاحظه می شود که جوامع حدیثی (صحاح سته) گردآوری می شود و نیز داود ظاهری و مکتب او تکیه بر ظواهر را به افراط می کشانند تا آنجا که حتی تخصیص آیه ای را با آیه دیگر نمی پذیرفتند. (۹۸).

اندیشه ظاهری تداوم یافت و گسترش پیدا کرد تا آنجا که متکلم معروف، ابن حزم اندلسی (متوفی ۴۵۶) را هم می توان از پرچمداران آن شمرده. ابن حزم در مسائلی که نصی برای آنها وارد نشده، به «دلیل متکی بر نص» اعتماد می کرد و البته می گفت این ربطی به قیاس ندارد. همچنان که «رأی» را قبول نداشت و آنچه از صحابه در این زمینه نقل شده از باب «صلح میان دو خصم» و «اخبار از نفس» محسوب می داشت؛ نه اینکه رأی خودشان را حکم واجب شرعی انگاشته باشند. ابن حزم اجماع را هم رد می کرد؛ زیرا اولاً ربطی به نص ندارد، دیگر اینکه در تعریفش هم اختلاف است. (۹۹). پیداست که ظاهریان در استخراج احکام با این مبانی به مشکلات برمی خوردند و از این رو مکتب ظاهری مغلوب مذهب مالکی شد و از میان رفت. (۹۹).

در قرن چهارم، پس از وفات علی بن محمد سمیری (۳۲۹ق) آخرین وکیل منصوب امام غائب شیعه - عج - فعالیت عملی و بحث در مبادی میان امامیه رونق دیگری یافت؛ حال آنکه در زمان حضور امام معصوم این نحوه فعالیت فکری مورد تردید بود و شیعه قدیم کلاً رنگ سلفی (البته در معنای ویژه خود را) داشت. (۱۰۲-۳).

با تحولاتی که در قرن پنجم و بعد از آن پیدا شد و با تسلط سلجوقیان و تضعیف نسبی موقعیت شیعه، هر یک از مذاهب کلامی و فقهی موجود کوشیدند عقاید خود را بپیرایند و بر اساس استواری بنیاد نهند؛ مخصوصاً عقاید سلفی که متکی بر کتاب و سنت بود، در این ایام تبلور یافت. (۱۰۳). اهل حدیث، ضد کسانی که آنان را به «تشبیه و

سفیان ثوری یا اوزاعی تقلید مکن؛ بلکه از آنجا اخذ کن که اینان اخذ کرده اند. (۹۶).

احمدبن حنبل، اجماع را رد می کرد و ممکن نمی دانست و حدیث ضعیف را بر رأی ترجیح می داد و می گفت مرجع شخص مسلمان، اهل حدیث است نه صاحب رأی. موضعگیرهای کلامیش چنین بود:

- ۱- ایمان قول است و عمل، کم و زیاد می شود؛
- ۲- صفات الهی آن چنان است که در احادیث آمده است؛
- ۳- مؤمن در مورد چیزهایی که نمی داند به خدا حواله می کند (توقف و احتیاط)؛

۴- رؤیت الهی، در بهشت برای اهل بهشت حاصل می شود؛

۵- قدرت بر خیر و شر از خداست، برای نیکوکار از امت محمد - ص - امید بهشت هست و برای بدکار بیم جهنم می رود؛

۶- به عذاب قبر و نکیر و منکر و حوض و شفاعت و رستخیز ایمان داشت؛

۷- موحد، جاودانه در آتش نمی ماند؛

۸- تفسیر قرآن به وسیله خود قرآن، و رد کسانی که تفسیر پیغمبر - ص - را لازم الاتباع نمی شمارند، و اعتقاد به اینکه قرآن مخلوق و محدث نیست حتی آیاتی که به وسیله شخص خوانده می شود روا نیست گفته شود که مخلوق است یا نیست. چون بدعت (حدث) خواهد بود. (۷-۹۶). پیروان ابن حنبل را بعدها حشریه هم نامیدند. (۹۷).

تیمیم» متهم می‌نمودند به مبارزه بر خاستند، واقعیت فکری و تشریحی میان محافظه کاری و تجدید طلبی نویسان داشت و مظهر کامل این جریان محمد غزالی (متوفی ۵۰۵) است که صدای او پژواکی هم در غرب اسلامی یافت. (ابن رشد، متوفی ۵۹۵). و بالاخره نفوذ منطق و مباحث عقلی در آنچه «اصول فقه» نامیده می‌شود، خود را نشان داد. (۱۰۵).  
 گرچه اصریلیان و کلامیان کوشیده اند مصطلحاتی غیر از آنچه در منطق و علوم هست برای همان مفاهیم بیاروند؛ از آن جمله است: تصور (معادل معرفت در فقه)، تصدیق (معادل علم در فقه)، تضایای مجرد کلی (معادل احکام در فقه)، مروضع (معادل حکم در فقه)، محمول (معادل محکوم در فقه)، حد اوسط در قیاس (معادل علت در کلام و اصول)، قیاس حملی (معادل میزان التعادل در اصطلاح غزالی)، قیاس شرطی متصل و منفصل (معادل تلازم و تعاند)، صورت (معادل صیغه)، ماده (معادل مقدمات)، کلی (معادل عام)، جزئی (معادل خاص) و... (ص ۱۳۰).

سقوط بنیاد در آزاد سازی مباحث فکری تشیع تأثیر روشی داشت که فرزند اش کاردای خواجه نصیر طوسی و نیز بر پا شدن مدرسه کلامی حله است. بر عکس، در عالم تسنن تفکر سلفی احیا گردید که فایندگان عمده آن ابن تیمیه (متوفی ۷۲۸) و شاگردش ابن تیم الجوزیه (متوفی ۷۵۸) بودند.

ابن تیمیه از جنبه‌گیری شروع کرد ولی در حد روش خود مرتکب به ایجاد نوعی همانگی میان معتول و منقول گردید و به لحاظ بی‌پروایی که در ابراز نظریات داشت، با صوفیه [و تشیع] و حتی فقیهان سنی در افتاد و از سوی آنان، عنوان «مبتدع» و «منحرف» یافت، در حالی که سلفیان لقب «حیی السنه» بدو دادند.

ابن تیمیه حنبلی خالص نیست و اجتهادات خاص دارد: عقل را رد می‌کند و برای معرفت یقینی به «فطرت» رجوع می‌نماید. حدیث ضعیف (مراد حدیث «حسن» است نه

«متروک») را به رأی برتری می‌نهد، و منکر «مجاز» و «تأویل» است.

روش ابن تیمیه را ابن قیم الجوزیه تعمیم داد. سیوطی میان نظریات ابن تیمیه و احمدبن حنبل تطبیق برقرار نمود و بالاخره محمدرضا عبدالوهاب (۱۱۱۵-۱۲۰۶) حرثیای ابن تیمیه را به عمل در آورد و با به دست آوردن يك مركز (درعیه) و قدرت اجرایی توانست مخالفان خود را «خارج از اسلام» قلمداد کند و در معرض قتل و غارت قرار داد. (۱۰۸-۱۰۹).

اما فکر سلفی نزد شیعه امامیه نیز به شیوه مخصوص به خود وجود داشت که از آن به همین نام (سلفی) و اخباری تعبیر می‌شود. (ص ۱۶ به نقل از کشف اصطلاحات الذنون تهانزی، ماده «سلف» و ماده «امام»).

شیعه امامیه (قطعید) در آغاز ملتزم به قرآن و حدیث رسول الله از طریق ائمه بوده اند؛ چنان که از امام صادق -ع- روایت است: «حدیثی حدیث ابي و حدیث این حدیث جدی ... و حدیث جدی حدیث رسول الله و حدیث رسول الله حدیث الله». (۱۶۷).

امامیه در آغاز از اجتهاد دور بودند؛ زیرا با امام معصوم قناس داشتند. لذا به گردآوری حدیث اهتمام ورزیدند که نام بسیاری از این گردآورندگان در کتب رجال مضبوط و مشخص است. شیعه در اصول و فروع مو به مو تابع رسول الله بود و حتی کسی مثل ابن تیمیه هم بر مقام امام زین العابدین و امام باقر -علیهما السلام- به عنوان دو «محدث» بزرگ تأکید کرده است و آنان را از سلف اهل سنت

اما آنچه در احادیث ائمه به عنوان «اجتهاد» آمده، به معنای کوشش مخلصانه در اداء واجبات دینی است. (۱۸۹).

بعد از غیبت کبری (۳۲۹ هجری) و شاید هم در دوران غیبت صغری (۲۶۰-۳۲۹) بین امامیه کوششهایی در دفاع از عقیده شان پدید آمد که می شود آن را مکاتب کلام اثنا عشری نام نهاد. از آثار امامیه، اوائل المقالات مفید (متوفی ۴۱۳) سپس آثار مرتضی (متوفی ۴۳۶) و طوسی (متوفی ۴۶۰) و بالاخره آثار علامه حلی (متوفی ۷۲۶) است. البته می توان از پیشروان کلام شیعی هشام بن الحکم (متوفی ۱۷۹) و یونس بن عبدالرحمن (متوفی ۲۰۸) را نام برد؛ در مقابل اینها گرایش محافظه کارانه سلفی را هم داریم که در فعالیت محدثان تجلی می کند و در رأس اینان کلینی (متوفی ۳۲۹)، صاحب کتاب کافی است. کتابی که به سبب مورد وثوق بودن مؤلفش و به سبب متصل بودنش به عصر ظهور و حضور ائمه مورد اعتماد اثنا عشریه است. (۱۹۶).

در قرن چهارم پدید آوردن مجموعه های حدیث ادامه پیدا کرد و مخصوصاً با قدرت یافتن آل بویه شیعه مذهب، تشیع شکوفایی کم سابقه ای یافت؛ به ویژه با توجه به اینکه اهل سنت باب اجتهاد را مسدود دانستند. یکی از مراکز مهم شیعی یعنی نجف (به جای کوفه) در همین دوران تأسیس و توسعه یافت. پیش از آن، دو مرکز مهم فکری و فرهنگی برای تشیع وجود داشت: قم و بغداد.

روش مدرسه سلفی یا حدیث گرای قم هم از روزگار ائمه محافظه کارانه بود. از رجال معروف آن زکریا بن آدم (از اصحاب امام صادق - ع - تا امام رضا - ع -) و شاذان بن جبرئیل و ابواسحاق ابراهیم بن هاشم از اصحاب امام رضا - ع - و امام جواد - ع - و ابوجعفر محمد بن یحیی عطار و احمد بن محمد بن عیسی بن عامر (شیخ قمیون که از امام رضا - ع - تا امام عسکری - ع - را ملاقات کرد) و حسین بن حسن قمی است. از آن میان می توان محمد بن حسن صفار را مؤسس فقه امامیه (در ایران و مخصوصاً قم) انگاشت که

شمرده و در جای دیگر تصریح کرده است: «اما ائمة اهل البيت الکبار و بالاخص محمد الباقر و جعفر الصادق... کانوا من رواد مذهب السنی» (ص ۱۷۰ به نقل از کتاب نشأة الفکر الفلسفی فی الاسلام، النشار، ج ۲، ص ۲۹۴).

به تدریج سادگی اولیه عقاید شیعه به پیچیدگی گرایش یافت و آنچه شیعه بدان تفرّد یافتند عبارت است از (۱۷۳-۱۸۴):

الف - عقیده به عترت پیغمبر به عنوان خاندان مقدس و قرین کتاب الله؛

ب - عقیده به امامت، به معنی آنکه هیچگاه زمین از حجت خالی نیست و بر خدا تعیین آن واجب بوده است. (از راه برهان لطف)؛

ج - عقیده به اینکه عصمت از شروط امامت است و انبیاء نیز معصوم بوده اند و آنچه در قرآن آمده و در مورد بعضی انبیاء ظاهراً ایجاد شبهه می کند، نباید تفسیر ظاهری شود. (۵۴).

در مسائل کلامی هم امامیه موضعی بین سلفیه و اعتزال اتخاذ کرده اند. (۱۸۳). اما در تشریح، به کتاب و سنت (حدیث) در معنی وسیعش تکیه داشتند.

وفاداری به نص در نظر شیعه آن قدر مهم بود که اولین اعتراضشان به اهل سنت، «خروج بر نص» است. لذا در احکام نیز اجتهاد به رأی را رد می کردند. اشعری گوید: «قالت الروافض باجمعها بنفی اجتهاد الرأی فی الاحکام و انکاره» و از امام صادق - ع - نقل کرده است که در رد قیاس حنفی فرمود: «ان دین الله لا یصاب بالمقایس». (۱۸۸).

کتاب معروفش بصائر الدرجات تا جدی پیشاهنگ و الگوی کلینی بوده است. (۱۹۹).

از مهمترین شخصیت‌های این مکتب، علی بن حسین بن بابویه قمی (متوفی ۳۲۹) است که مبتکر «طرح اسانید و جمع نظائر» در حدیث می باشد. وی آن قدر ثقه بوده و مقام عالی در دین و علم داشته که در مسائلی که نص وجود نداشت، به رساله او [شرایع] تکیه می کردند. پس از رحلت وی، پسرش شیخ صدوق (متوفی ۳۸۱) شهرت یافت و از خراسان تا بغداد مورد وثوق شیعیان قرار گرفت. او در زمانی که عدد محدثان بسیار زیاد بود، «رئیس المحدثین» نامیده شد و کتاب «من لا یحضره الفقیه» وی مرجع مرده اطمینان و همانند کتاب کافی تلقی شد. به طوری که سید نعمت الله جزایری گوید: «حدیث صحیح نزد ما قدما حدیثی بود که درستیش ثابت باشد... و کلینی و صدوق بر صحت روایاتی که آورده اند تصریح کرده اند». (۲۰۲). با وجود این، بر صدوق ایراد گرفته اند که بعضی فتاوی‌اش مبتنی بر اخباری است که کسی جز او بر آن اعتماد نکرده است و لذا در این گزیده فتاوی، از اجماع طائفه امامیه بیرون رفته است. (۲۰۶-۲۰۷). صدوق با غلو در حق ائمه مخالفت می کرد و مظهر سلفیان قم بود که نقل خوارق عادات از ائمه را «ارتفاع» [غالیگری] و تهمت انگیز می دانستند [و به اندک شبهه ای شخص غالی را از نزد خود می راندند]. صدوق به پیروی از نظر استادش محمد بن الحسن بن الولید، کتاب «سبوالنبی» نوشت که البته با سب و ناشی از وسوسه شیطان فرق دارد. و نیز با این گرایش سلفیانه و ظاهرانه، حتی صغیره را بر انبیاء گذشته جایز می دانست و گنای آدم را به قبل از نبوتش نسبت می داد. به نظر او همه انبیاء پس از رسیدن به نبوت معصوم هستند و کبیره و صغیره ای مرتکب نشده اند. این دیدگاهها از سوی اجتهادپویان مورد اعتراض گرفته است. به هر حال، صدوق همچون کلینی از قدمای اخباریون شمرده می شود.

اما مدرسه حدیث منحصر به قم نبود؛ بلکه در عراق نیز این عقده (متوفی ۳۳۹)، نعمانی صاحب کتاب غیبت (تألیف به سال ۳۴۲)، ابوالقاسم کوفی (متوفی ۳۵۲) و تا حدی ابو غالب زراری (متوفی ۳۶۸) حدیث را دنبال می کردند. اما ابوالقاسم کوفی در مقدمه الاستغاثه (که در دوران استقامتش نوشته) عباراتی دارد که واقفیت فکری و اجتماعی محیط اسلامی و شیمی یا دست کم محیطی را که او در آن قرار داشته است، نشان می داد: «بیشترینشان پیرو فرای نفس هستند (و گوی) بر تعطیل احکام الهی و حلال شمردن حرام و حرام شدن حلال سازش کرده اند... آرائشان پراکنده است و در وادی شک و شبهه سرگردانند. احکام قرآن را کنار نهاده از خرد چیزهایی وضع کرده اند و به آثار اهل بدعت دست یازیده اند، سنتی که ناقلان آثار و حاملان اخبار بپذیرند در بینشان نیست». همین عبارات پیدایش تمایلات اجتهادی را میان شیعه عراق نشان می دهد. (۲۰۸-۲۰۹).

گفته اند از نخستین مجتهدان شیعه، حسن بن عقیل عثمانی، معاصر کلینی است. پس از او بد ابرحنفیه شیعه (محمدرضا نعمان، متوفی ۳۶۲)، آنگاه به محمد بن احمد بن الجنبید (متوفی ۳۸۱) می رسیم که به تکرار صاحب روایات الجنات «اول کسی است که اساس اجتهاد در احکام شریعت را نهاد و اصول مخالفان [اهل سنت] را به حسن ظن تلقی کرد». و نیز گفته است: «دین جنید در تبحر از آراء فاسده [فقهی] به افراط رفت... و به قیاس حنفی عمل کرد و پر استنتاجات ظنیه اعتماد نمود»<sup>۴</sup> (۲۱۰). بدین گونه تمایل به مدرسه حدیث در عراق کم و کمتر شد و به جای آن مکتبی عقلی که می کوشید



انتقال شیخ طوسی به نجف، گویی گرایش او را محافظه کارانه تر کرد. بسیاری از احادیث را که مرتضی رد کرده بود پذیرفت. در روش سلفی و عقلی را پیراست و به هم نزدیکتر ساخت و آن آزادگرایی افسراطی را تعدیل نمود و این خط میانه‌ای بود که يك قرن ادامه یافت. (۲۱۶).

شیخ طوسی اخبار نقل شده در اصول (مجموعه های حدیثی اولیه شیعه) را می پذیرفت؛ گرچه بعضی نویسندگان آن اصول، صاحب آراء باطلی هم باشند. محققان شیعه در کتاب تهذیب و استبصار اثر شیخ طوسی را از اصول مسلم مدارك فقه شمرده اند و می گویند زبده آنچه در کتابخانه «بین السورین» از آثار شیعه بود و آتش زده شد، در دو کتاب شیخ بی کم و زیاد نقل شده است. (۲۱۷).

بدین گونه طوسی اعتبار «خبر» را بازگردانید و حتی خبر راوی عادل از مخالفان (اهل سنت) را هم پذیرفت؛ گرچه گاهی عمل به اخبار آحاد را رد می کرد. (۲۱۸). با این حال در کتاب «النهایه» اخباری صرف است و کوشیده است عین اخبار را به عین لفظ (نه تعبیر از همان معنا به لفظ دیگر) بیاورد تا باعث استیحا ش نشود.

ابوعلی طوسی (متوفی بعد از ۵۱۵)، پسر شیخ طوسی و ابونصر طوسی (متوفی ۵۴۰)، نواده شیخ طوسی، گرایش مکتب نجف را ادامه دادند. فعالیت این مکتب طی دوران سلجوقی (۴۴۷-۵۹۰) پیراسته کردن میراث نسل قبل بود از اجتهادات پراکنده. و نیز تشبیت مذهب اثنا عشریه بر اساس تقلید بود.

در این مرحله، به خصوص چهار کتاب اصلی: کافی، کتاب من لا یحضره الفقیه، تهذیب و استبصار مورد مراجعه واقع شد و اصول گذشته دیگر مهجور گردید و به قول بعضی در فاصله طوسی (متوفی ۴۶۰) و علامه حلی (متوفی ۷۲۶) از میان رفت. هرچند به هر حال بسیاری از اصول در اعصار آغازین اجتهاد [شروع جدی از ابن ادریس حلی متوفی ۵۹۸] موجود بوده است. (۲۲۴). پیش از حرکت ابن ادریس هم

مبانی عقیدتی و نیز فقه را بر پایه های منطقی بنیاد نهد، پدید آمد. این تحول به دست شیخ مفید (متوفی ۴۱۳) که «رأس امامیه در زمان خودش» بود آغاز گردید. گرایشی که جهات سلفیگرایانه و ضد اجتهاد و رأی و قیاس داشت. (۲۱۱-۲۱۲). اما جهات عقلی مفید را شاگردش سید مرتضی (متوفی ۴۳۶) پیش برد و به اوج خود رسانید. او تمایلات آزادگرانه ابن الجنید و عمانی را با روش عقلاتی توأمان داشت. او اخبار آحاد را رد کرد و پس از وفات مفید دعوت به اجتهاد در فقه نیز کرد و يك امامی اصولی مخالف محدثان و اخباریان شناخته شد و لاجرم مورد انتقاد قرار گرفت. (۲۱۲-۲۱۳). البته مرتضی نیز از دو گانگی روش خالی نیست: گاه گرایش کلی به اجتهاد دارد و گاه متقابلاً بر اهمیت نص تأکید می کند.

پس از مرتضی به شاگردش شیخ طوسی (متوفی ۴۶۰) می رسیم که علم کلام را از مفید فرا گرفت و نزد مرتضی نیز شاگردی کرد. او خود تعداد شاگردانش به سیصد مجتهد شیعی می رسید. البته نقطه حرکت طوسی به اندازه مرتضی کلامی نیست و سبب آن است که در دوران او اضطراب عقاید و تکانه های سیاسی پدید آمد و قدرت آل بویه از بین رفت و سلجوقیان سنی صاحب قدرت شدند و مدرسه عقلی بغداد مورد حمله قشربون قرار گرفت: از جمله به مرکز شیعی کرخ که خانه طوسی هم در آنجا بود یورش بردند و خانه و کتابخانه اش را آتش زدند. شیعه از برگزاری نماز جمعه ممنوع شدند و طوسی به ناچار در سال ۴۴۸ فعالیت خود را به نجف منتقل کرد. (۲۱۵).

کسانی مانند ابن البراج (متوفی ۴۸۱) و ابوالمکارم بن زهر (متوفی ۵۸۵) از فقیهان شیعه تا حدی دارای گرایش عقلی بودند. (۲۲۴).

ابن ادریس مؤلف کتاب السرائر است که با يك جنبش مجدد طلبانه اخبار بسیاری را رد کرد و کوشید باب اجتهاد را که تقریباً داشت بسته می شد باز نگهدارد و از زمان او اندیشه اثناعشری وارد يك مرحله دیگر از گرایش عقلی در مکتب حله می شود که شکوفایی آن پس از سقوط بغداد است. (۲۲۶).

البته در این فاصله کسانی را داریم که از فکر سلفی شیعی دفاع می کردند؛ از آن جمله رضی الدین ابن طاووس (متوفی ۶۶۴) تکیه اش بر اخبار و قرآن است و می کوشد عقاید خاص اثناعشریه (تعرض به صحابه، عقیده به رجعت، حلیت متعه، طول زمان غیبت مهدی [عج] که زنده است) را با آیات و احادیث ثابت کند و گرایشهای معتزلی را کنار بزند. در نظر ابن طاووس پایه های معرفت عبارت است از:

فطرت؛ پیغمبران؛ امامان. لذا عمل به ظن، و استناد به روشهای متکلمان را رد می کند و می پرسد: مگر نه همین عقلی که متکلمان بر آن تکیه می کنند، مشرکان نیز داشتند. پس چرا با وجود آن عقل، بت می پرستیدند تا آنکه خدا تفضل فرمود و پیغمبر فرستاد تا از جهل وارستند. (۲۳۰).

ابن طاووس حتی از انتقاد بر سیدمرتضی در اشتغالش به کلام تردید به خود راه می داد (همانجا) و خرد نیز از فتوی دادن اکراه داشت. (۲۳۱).

عللی پدید آمد که به گرایش عقلی و آزادگیرایان بیشتر میدان داد؛ از آن جمله است سقوط بغداد (در سال ۶۵۶) و بی تعصبی مغولان در امر مذهب، اسلام آوردن غازان خان (در سال ۶۹۴) و بازدیدش از عراق و حله (به سال ۶۹۶)، فرمانروایی طرمازین با یجویخش که متمایل به تشیع بود، و بالاخره شیعه شدن خدا بنده (متوفی ۷۱۶هـ) به طور رسمی بر اثر بحثها و تبلیغات علامه حلی یا غیر از آن.

نقش مهم خواجه نصیرالدین طوسی (متوفی ۶۷۲) را در تشویق آزاد اندیشی میان شیعیان نباید فراموش کرد؛ مخصوصاً که با سیاست مالی هم توأم بود. طوسی به هر طالب علم اهل فلسفه سه درهم و به هر دانشجوی طب روزی دو درهم و به هر طالب علم فقه يك درهم و به هر طالب علم حدیث نیم درهم مستمری می داد. (۲۳۱ - ۲۳۲).

کسسان دیگری هم بودند که به گشودن در افکار و فلسفه ها به روی تشیع تمایل داشتند؛ از آن جمله است کمال الدین بحرانی (متوفی ۶۷۹). اما غالباً عالمان حله گرایش کلامی و اصولی داشتند که از آن جمله یوسف بن مطهر حلی (پدر علامه حلی) و محمد بن جهم حلی و یحیی بن سعید حلی مجتهد شیعی (متوفی ۶۸۹) و نیز محقق حلی (متوفی ۶۷۶) را می توان نام برد.

البته محقق در فتوهایش خیلی احتیاط می کرد و رسیدگی به وجهه مختلف حکم را توصیه می کرد و شاید او را بتوان نماینده گرایش محافظه کارانه و دقیق بین حلیان دانست. هر چند محقق به تبعیت از مرتضی و طوس نص بر علیت حکم و معلق بودن حکم را بر آن علت مرجح ثبوت حکم می داند؛ اما این دلیل بر آن نیست که او «عقل» را در کنار کتاب و سنت نهاده باشد.

حله محیط آزاد منشی برد که حتی ابن کمرونه معروف مؤلف کتاب تنقیح الابحاث عن الملل الثلاث از تعصب بغدادیان به آنجا گریخت و در چنین جوی بود که برجسته ترین رجال مکتب حله، یعنی علامه حلی (متوفی ۷۲۶) پرورش یافت و نزد استادان بزرگ و مختلف المشرب درس خواند تا

احمدبن محمد حلی (متوفی ۸۴۱) و... شاید اضطرابات سیاسی و شاید هم عظیم بودن میراث علامه باعث شد که شرایطی مثل آنچه بعد از طوسی پدید آمد، پدید آید و نوعی رکود احساس شود.

به هر حال در قرن نهم در عراق با کساده بازار علم و ادب، چه در حوزه های سنی و چه در حوزه های شیعی مواجه هستیم. (۲۴۸). در چنین شرایطی است که مشعشعیان و حروفیان می توانند عده ای از امامیه را جذب کنند. با این همه نمی توان گرایش مدرسه حله را اصولی یا اجتهادی در معنای جدید و متأخر انگاشت. زیرا به قول یکی از اخباریان اخیر، اولاً حلیان در اقلیت بودند و عامه عالمان آن اصولی را که اینان با تعدیلاتی از حنفیه گرفته بودند، نمی پذیرفتند؛ وانگهی خود حلیان هم در عمل به آن اصول اتفاق نظر نداشتند؛ یکی استصحاب را قبول می کرد و دیگری رد می کرد و همچنین اجماع و اجتهاد را.

پس سران مدرسه حله را بهتر است اخباریان مُجدد بنامیم، در مقابل اخباریان سلفی (۲۴۹ - ۲۵۰). به هر حال میراث مدرسه حله به جبل عامل که شهید اول سنگ بنای آن را گذارده بود انتقال یافت و یک جنبش علمی (فقهی) کم نظیر در آنجا پدید آمد و مجتهدان بسیاری پرورد که دولت صفویه را از این لحاظ بی نیاز ساخت. (۲۵۱).

قیام شاه اسماعیل صفوی (حکومت از ۹۰۵ تا ۹۳۰ هـ) نخست بیشتر رنگ صوفیانه داشت و تعداد کتابهای فقهی لازم و استادان و عالمان اثناعشری در آن موقع در ایران موجود نبود. ملاحظه می شود که نصراله زیتونی قاضی دستور داد مجلد اول از قواعد الاحکام علامه حلی را منار تعلیم و تعلم قرار دهند. (۲۵۴). لذا علمای جبل عامل - شاید هم به دعوت صفویان - آهنگ مهاجرت به ایران کردند. حتی بعضی از آنان با اختیارات کامل به منصب شیخ الاسلامی رسیدند و توانستند نظریات خود را عملی کرده و بنای دولت صفوی را بر اساس مذهب شیعه پایه گذاری کنند.

آنجا که خودش در فقه و کلام و حدیث مرجع شد و آثار مهمی پدید آورد و شاگردان بسیاری پرورد. علامه، مظهر شکوفایی عقلی در تفکر اثناعشری است؛ در مقابل ابن تیمیه که مظهر سلفیگری سنیان است. (۲۴۰). و عجیب نیست که این دو با هم بحث داشتند و کتاب علیه هم نوشتند.

علامه (یا استادش: جمال الدین احمد بن طاروس، متوفی ۶۷۲) نخستین فردی بوده است که نخستین بار اخبار را به صحیح و موثق و حسن و ضعیف تقسیم کرد که برای گروه عقلیون و اصولیون رضایت بخش است و در نظر سلفیان و اخباریان بدعت آمیز. (۲۴۱).

علامه در مورد قیاس مرده است: از طرفی اجماع عترت را بر انکار آن نقل کرده و از طرفی حجیت منصوص العله و قیاس اولویت را اثبات نموده است و آشکارا می گوید که ثبوت علت و ظهور علت، در حکم منصوص بودن علت است. درباره استصحاب هم گفته است: «قربب به واقع این است که آن حجت باشد؛ چرا که هر چیز باقی بر حال خود از موثر بی نیاز است». (۲۴۳ - ۲۴۴).

پیروان علامه گرچه معلومات عمیق و وسیع او را نداشتند، اما راه او را رفتند؛ از آن جمله است: علی الکاشانی (متوفی ۷۵۵) و پسرش محمدبن الحسن (متوفی ۷۷۱). اما بنیانگذار مدرسه عقلی در جبل عامل شهید اول (م. ۷۸۶) است که بر دلائل عقلی احکام بر آنچه علامه ذکر کرده بود، چندین مورد افزود. (۲۴۶).

شارحان مدرسه حله عبارتند از ابن عثاتی (متوفی ۷۹۰) مقداد سیوری (متوفی ۸۲۶) که شاگرد شهید اول هم بود و

بدعت‌هایی هم در عمل پیدا شد که از گرایش صوفیانه و (عامیانه) جنبش مایه می گرفت. به قول یکی از محققان، شاه اسماعیل به تشیع هم فایده رسانید و هم زیان؛ فایده اش این بود که تعداد شیعیان را زیاد کرد و ضررش این بود که بعضی کارهای او بدنام کننده شیعه بود. البته باید انصاف داد که شاه اسماعیل تنها طریق زور را در گسترش تشیع پیش نگرفت؛ بلکه به تبلیغ و دعوتهای دسته جمعی نیز دست زد؛ از آن جمله احیاء و ادامه مراسم تعزیه امام حسین -ع- است که از زمان آل بویه رسم شده بود. (۲۵۵).

صفریان به تدریج شروع به جذب علمای شیعه از نجف و جبل عامل کردند؛ مخصوصاً این کار در زمان شاه طهماسب (۹۳۰-۹۸۴) که مذهبیترا از پدرش بود وسعت پیدا کرد. در این دوران شیخ علی کرکی (محقق ثانی متوفی ۹۴۰) به عنوان نایب امام غایب -عج- صاحب حقیقی دولت اعلام شد و اختیارات واقعی را به دست گرفت. محقق ثانی یک مجتهد و اصولی صرف بود و مسلک او را بسیاری از علمای شیعه معاصرش نپسندیدند. از آن جمله شیخ ابراهیم قزطیسی است که با دم از نجف روانه ایران شده بودند. شیخ ابراهیم هدیه شاه طهماسب را نپذیرفت و شیخ علی بر او اعتراض کرد که نه طهماسب بدتر از معاویه است و نه تو بهتر از امام حسن -ع- در حالی که امام حسن -ع- هدایای معاویه را می پذیرفت. (۲۵۷). البته شیخ علی و اطرافیانش قدرت دولتی داشتند و شیخ ابراهیم و دیگر علمای شیعه در مقابل او کاری از پیش نبردند. (۲۵۹). معلوم نیست اختلاف اساسی شیخ ابراهیم و شیخ علی بر سر چه بوده است. البته زاهدپیشگی شیخ ابراهیم و ایرادانش بر بعضی از فتاوی دولتی شیخ علی، جای خود را دارد؛ اما آیا می توان این را نوعی اختلاف اصولی و اخباری تلقی کرد؟ زیرا شیخ علی مسلماً یک اصولی افراطی بود و دلیل عقل را به صورت آشکاری بر ادله افزود. (۲۶۱). ولی شیخ ابراهیم گرچه سلفی و اخباری محض نبود؛ اما اجتهاد را هم به آن شدت تأیید

نمی کرد. بلکه آن را يك ضرورت زمان غیبت تلقی می کرد و در آن قائل به تجزی و تشکیک بود؛ از این روست که بعدها عالم اخباری معتدل شیخ یوسف بحرانی (متوفی ۱۱۸۶) موضع شیخ ابراهیم را در برابر شیخ علی (محقق ثانی) تأیید می کند. (۲۶۱-۲۶۳).

شیخ ابراهیم و طرفدارانش عقب زده شدند و محقق ثانی و یارانش پیش افتادند. ملاحظه می شود که علمای اخباری شیعه حتی شهادت شهید ثانی را نتیجه غیر مستقیم عقلی مسلکی آنان و شاگردی ایشان نزد علمای عامه می دانند. (۲۶۴).

به نظر اخباری مسلکان احادیث شیعه متواتر و مُتَمَد است و در بررسی آنها نیازی به اعمال روشهای مرسوم نیست. (۲۶۵). اینها انتقاداتی است که بعداً عنوان شده است؛ اما در همان زمان، گرایش پارسایانه ای میان بعضی علمای جبل به وجود آمد که از دولتی شدن علما و آلوده شدن آنان به دنیا دل خوشی نداشتند. از آن جمله شیخ حسین بن عبدالصمد عاملی (پدر شیخ بهایی) است که به مقام شیخ الاسلامی هم رسید و سپس آن را رها کرد و به بحرین رفت و از آنجا به پسرش نوشت: «اگر دین می خواهی به بحرین بیا و اگر دنیا می خواهی به هند برو و اگر نه دین می خواهی و نه دنیا در ایران بمان.» (۲۶۶).

در زمان شاه عباس (حکومت ۹۹۶-۱۰۳۸) تسامح نسبی مذهبی پدید آمد، و حوزه های علمی داخل ایران، تربیت شدگان خود را بیرون دادند و سه گرایش فکری آشکار شد (۲۶۹-۲۷۵):

ص ۷۰۶؛ ج ۹، ص ۲۰۱-۲۰۲).

نظر به اینکه انتقادگران مخالف تشیع و مخالف صوفیه حملات فکری خود را از حرمین شریفین آغاز می کردند؛ محمد امین استرآبادی مدافع تشیع از دیدگاه اخباری و مخالف اصولیان (به عبارت دیگر مجتهدان دولتی) نیز قیام اخباریانه خود را از همان جا آغاز کرد. (۲۸۰ - ۲۸۱).

محمد امین استرآبادی (متوفی ۱۰۳۳) در کتاب فوائد المدینه می کوشد از دیدگاه خویش، اندیشه اثنی عشری را به جایگاه صحیح خود برگرداند و آن را از آرایه هایی که از اجتهاد مطلق بدان پیوسته، بپیراید و از راه اخبار به یقین و عمل به یقین - که طریقه سلف بوده است - برسد. او بر مجتهدان می تازد و حتی از کتاب محقق حلی (متوفی ۶۷۶) که مجتهد بوده، فقراتی مبنی بر متابعت اخبار و هشدار و اخطار علیه فتاوی خودسرانه، و تأکید بر احتیاط نقل می کند. (۲۸۲).

میرزا محمد تحصیل کرده شیراز بود و از فلسفه بهره کافی داشت و در نجف هم بر حاصل علوم مدرسه جبل عامل دست یافت و در مدینه و مکه - که مرکز اصلی قرآن و حدیث بود - فوائد المدینه و دانشنامه شاهی را (که خلاصه همان کتاب است به فارسی) تألیف کرد. (۲۸۳ - ۲۸۴). اینک چکیده مطالب آن:

- نخست بر ابن عقیل عمانی (معاصر کلینی) و ابن جنید (متوفی ۳۸۱) و ابن ادریس (متوفی ۵۹۸) می تازد که اصول فقه (شیعه) را بنیاد نهادند و از راه قیاس و ظن، تفریح مسائل کردند و بدین سان آنان، سلف مجتهدانند.  
- سپس برای علامه حلی (متوفی ۷۲۶) لغزشهایی را برمی شمارد که به سبب خروج از طریقه قدامی اثنی عشریه بدان دچار شده است.

- سپس به شیخ علی کرکی (محقق ثانی) و اجتهادات فراوانش حمله می کند.

- و نیز بر تشکیک شهید اول (م. ۷۸۶) و شهید ثانی

\* فلسفه گرایی؛ امثال میر داماد و ملاصدرا و

میرفندرسکی

\* فقه اصولی؛ که نمایندگان مانند ملا عبدالله شوشتری (مقتول ۹۹۷ در بخارا) و مقدس اردبیلی (متوفی ۹۹۳) داشت، و البته این شیوه به ضعف گراییده بود.

\* بازگشت به فکر محافظه کارانه و اخبارگرایانه؛ که حتی صاحب معالم اهمیت آن را تأیید می نماید. شیخ بهایی عالم متفکن و شیخ الاسلام اصفهان به روی هم از روش محدثین جانبداری می نمود. [گرچه او را خاتم المجتهدین لقب می دادند].

به روی هم زمینه آماده بود که يك عكس العمل شديد اخباری رخ دهد. نخست به محافظه کارانی که به نشر و احیاء حدیث پرداختند برمی خوریم:

شروع آن از درویش محمدبن الحسن «اول من نشر الحديث الشيعي بعد ظهور الدولة الصفوية... کان منکرأ لحجیة ظواهر القرآن... و ترك العمل بها متى لم يتحقق تفسیرها من الاخبار». (۲۷۷). پس از او قاضی نورالله شوشتری (مقتول ۱۰۱۹) و سید محمد صاحب مدارك (متوفی ۱۰۰۹) و شیخ حسن بن زین الدین (متوفی ۱۰۱۱) و مخصوصاً ماجد بحرانی (متوفی ۱۰۲۸) که در شیراز اولین بار او حدیث را منتشر کرد و بالاخره میرزا محمد استرآبادی (متوفی ۱۰۲۸) محدث و رجالی معروف است.

نکته قابل توجه اینکه در انتقاد بر مجتهدان اصولی آن زمان - که عمدتاً عالمان دولتی بودند - اهل فلسفه و اهل حدیث هم رأیند. (۲۷۹)، با ارجاع به اسفار ملاصدرا. ج ۱،

م. ۹۶۵) در صحت اخبار، و عمل آن دو به ظن، طعنه می‌زند.  
- آنگاه اردبیلی (متوفی ۹۹۳) را سلامت می‌کند که  
تفسیر قرآن بر اساس اخبار را رد کرده است.

- در مقابل، محقق حلی (متوفی ۶۷۶) را که در اواخر  
عمر به طریقه قدما بازگشت، و نیز شیخ حسن بن زین الدین  
را می‌ستاید. (۲۸۵).

اکنون بسینیم روش فکری محمد امین استرآبادی  
چیست؟

قرآن، اصل اول تشریحی است؛ سپس اهل علم قرآن که  
معصومین هستند. تفسیر قرآن (از جمله آیات احکام) باید  
طبق نص و اثر صریح باشد و کسی حق استنباط از قرآن  
ندارد؛ مگر همان که مورد خطاب قرآن بوده است و آن  
پیغمبر است که سلسله ائمه بدو پیوند می‌یابد. در غیر این  
صورت باید توقف و درنگ کرد. تأکید استرآبادی بر این  
جمله از آن جهت است که عقل بشر را از فعالیت تشریحی  
برکنار سازد و این کار هم، تنها هدف سلفیان در همه مکانها  
و زمانهاست. (۲۸۸ - ۲۸۹).

در سنت نبوی ناسخ و منسوخ هست و ما باید روایات  
عترت را به کار بندیم. این هم مانند قرآن است که نمی‌توان  
حکم به ظواهر آن کرد مگر با قول معصوم. و اینکه صحبت از  
«حوادث و وقایع جدیده» می‌شود، باید دانست که خداوند  
برای هر واقعه‌ای حکمی دارد معین، با دلیلی قطعی که نزد  
حافظان دین (معصومین) است و باید آن را طلبید. (۲۹۰).  
هیچ کس در مسائل دور از احساس، از خطا در امان  
نیست؛ الا معصوم. پس هیچ راهی برای رسیدن به احکام  
نیست، مگر کتاب و سنت از طریق معصوم.

مقدمات عقلیه، استنباطات ظنیه، استصحاب در معنای  
مصطلح نزد اصولیان<sup>۵</sup>، برائت اصلیه، قیاس، اجماع مجتهدین  
و...<sup>۶</sup> را محمد امین رد می‌کند، و می‌گوید قدما هم رد  
کرده‌اند.<sup>۷</sup>

قدمای اصحاب، «ملکه اجتهاد» و «حجیت ظن» را  
ملاک قرار نمی‌دادند؛ بلکه اگر امام کسی را توثیق کرده بود،  
او را معتمد می‌شمردند. بر این اساس محمد امین می‌کوشد  
صحت روایات کتب اربعه را اثبات نماید. (۲۹۴). بدین گونه  
شریعت کامل است. امور دایر است میان حلال آشکار و حرام  
آشکار و شبهاتی که باید در برابر آنها توقف کرد. اگر قیام  
اخبار هم صحیح نباشد، غالباً قطعی است؛ یعنی برای حکم  
می‌توان به آنها یقین داشت تا «عمل به ظن» کنار گذاشته  
شود و ثابت شود که شریعت در هر قضیه حکم واحد دارد و  
این نقطه اختلاف مهم بین اجتهادیان و اخباریان است و از این  
رو محمد امین توضیح داده که یقین دو نوع است:

۱- یقین به اینکه این حکم، فی الواقع حکم الله است.

۲- یقین عادی به اینکه این حکم از معصوم وارد شده و  
پیش از ظهور قائم -عج- قابل عمل است.

از اینجا است که قدما، اخبار را به صحیح و ضعیف  
تقسیم می‌کردند و بیشترش را قابل عمل می‌دانستند و  
اجتهادیان متأخر به تقسیم چهار گانه قائل شدند<sup>۸</sup> که مورد  
قبول اخباریان نیست. زیرا این تقسیم برای آن است که  
تشکیک در صحت اخبار را توسعه دهد. (۲۹۵ - ۲۹۶).

در مبحث خبر واحد - که اجتهادیان عمل به آن را قبول  
ندارند - محمد امین، صحت را شرط دانسته (قرینه صحتی  
داشته باشد که به حد تواتر برسد) و گرنه باید احتیاط ورزید.  
(۲۹۷). در مواردی که اخبار متناقض است، بر حسب راوی  
اشهر و عدل و اوثق باید اختیار کرد و گرنه به ملاقات امام  
-عج- وا گذاشت. (ارجاء). سه اصل احتیاط، توقف و ارجاء

دلالت قطعی لفظی، فتوا مجاز است؛ و باید حتماً دو صفت داشته باشد: یکی ورود از صاحب شریعت فی الواقع و دیگری جزم به آن. وگرنه فتوا مردود است و آنچه اختلاف فتوا از قدمای اخباریان نقل شده از آن جهت است که هر يك به مستند خود از معصوم عمل کرده اند.

با این مقدمات، عمل به قول میت هم جایز است. زیرا «قول حق» با مردن صاحب قول نمی میرد، و اخباری نه مقلد است نه مجتهد، بلکه عمل به روایت از ائمه کرده است. و از این جهت است که محمد امین تقلید مجتهد جامع الشرایط زنده را رد می کند.

بدین گونه ملاحظه می کنیم که خیلی پیش از محمدبن عبدالوهاب (متوفی ۱۲۰۶) که در همان جزیره العرب فکر سلفی سنی را احیاء کرد، محمد امین استرآبادی (متوفی ۱۰۳۳) نماینده دعوت سلفی اثنی عشری است؛ بی آنکه نظریات او ناشی از کوتاه فکری و بی فرهنگی باشد. زیرا چنانکه گفتیم او ذوفنون و دارای اطلاعات همه جانبه علمی بود و در هر مطلب به مصادر اصلیش رجوع می کرد. وی اهمیت عقل را در زندگی عادی منکر نیست و در علم نیز معتقد است آنجا که ماده علم در دسترس احساس باشد (مثل حساب و هندسه و بیشتر مباحث منطقی)، عقل اشتباه نمی کند. اما آنجا که مسأله علم دور از احساس باشد (مثل مسائل الهیات، کلام، اصول فقه و بعضی قواعد منطقی)، اختلاف و مشاجره پیدا می شود. و این مخصوصاً در اصول و فروع فقه است که يك مقدمه عقليه باطلی را با يك مقدمه نقلی ظنی یا قطعی به هم ضمیمه می کنند و اختلاف پیش می آید.

ملاحظه می شود که محمد امین در حالت اول دارای گرایش حسّی است و این مقدم بر فلاسفه حسّی اروپاست. در حالت دوم نیز نه اینکه منطق را بی ارزش می داند، بلکه برای موضوعات (ماده) این مسائل اهمیت بسیار قائل است. نیز نه اینکه منطق بلد نیست؛ زیرا او در شیراز منطق را نیک آموخته بود و مضافاً اینکه ایراداتی بر بعضی اشکال منطقی

از اصول سلفیه است که هر يك در جای خود به کار می رود. (۲۹۸).

در آنچه گفته شد، محمدامین کمال پرست فلسفی نیست. نه ظن را مطلقاً رد می کند و نه مبحث یقین را خارج از محدوده مقرر پیش می راند؛ بلکه حوزه هر يك را معلوم می دارد. یقین منحصر است به احکام الهی و نصوص شرعی؛ حال آنکه سایر جنبه های زندگی عرصه ظن است که بر حسب شرایط زمان و مکان و اشخاص نوسان دارد و در جایی باید به اهل خبره اش مراجعه کرد. خود شارح به طور مشخص میان حیرت در حکم شرعی (که باید توقف کرد) و حیرت در حکم غیر شرعی (که گاهی بنا را بر نفی و گاه احتیاط باید گذاشت)، فرق قائل شده است. این همه یعنی در دایره عمل، اعتقاد به حقیقت واحد شرعیه داشتن؛ چنانکه از امام باقر -ع- روایت است: «لا ینقض الیقین ابداً بالشک ولكن تنقضه بیقین آخر». (۲۹۹).

محمد امین این حرف اجتهادیون را که «ان موضوع الإجتهد مسألة ليس لله فيها حكم (او) ليس لله فيها دلالة اصلاً علی حکمه» موجه نمی داند و می گوید چون اهل سنت شیعه را سرزنش می کردند که «شما کلام مدون و اصول فقه و فقه مستنبط ندارید»، عده ای به تدوین اصول فقه مشغول شدند و از این راه به مجتهدان می تازد؛ لیکن فقط سرزنش می کند نه تکفیر؛ و حتی به نحوی معذورشان می شمارد. (۳۰۰-۳۰۱). اما تصریح می کند که آنها متوجه «قواعد اصولی منقول از ائمه در اوایل کتب قدمای اخباریین» نشدند. آیا فتوا به کلی ممنوع است؟ محمد امین می گوید در حد

وارد می‌کرد. (۳۰۵-۳۰۶). بحث و مباحثه در موضوعاتی که در دسترس حواس نیست به جاهایی می‌گشود که از طرف معصومین نهی شده است. (۳۰۷). امام صادق -ع- روش مباحثه زراره و حرمان را تأیید می‌کرد؛ اما کلام احوال و قیاس ماصرا را به قفز (جست و خیز) تعبیر می‌کرد. (۳۰۷).

محمد امین اشکالات بسیاری بر فلاسفه و متکلمان می‌گیرد. (۳۰۸-۳۱۹). و به روی هم در میان اخباریان يك متفکر اصیل است که طرز فکرش دو قرن بر حوزه های علمیه تسلط داشت و به وسیله شاگردانش در ایران و عراق و بحرین منتشر گردید.

از کسانی که کمابیش طرز فکر اخباری دارند و محدث محسوب می‌شوند، اینان را می‌توان نام برد. حسین بن مفلح الصیمر (متوفی ۱۰۳۳)، حسن بن علی بن محمد الحر العاملی (۱۰۰۰-۱۰۴۲)، زین الدین محمد بن الحسن العاملی (۱۰۰۹-۱۰۶۴)، محمد مؤمن استرآبادی (متوفی ۱۰۵۵)، سید عبدالعظیم بن سیدعباس استرآبادی، محمدتقی مجلسی (۱۰۰۳-۱۰۷۰)، شیخ حسین بن شهاب الدین العاملی (۱۰۰۹-۱۰۷۶)، محمد خلیل الفازی التزینی (۱۰۰۱-۱۰۸۹) و شاگردش علی اصغر محمد یوسف قزوینی، صاحب تنفیح المرام و سفینه النجاة. (۳۲۴).

مجتهدان در این مرحله زمانی، پراکنده بودند و عدم اعتماد بر عقل در تشریح (تفریح مسائل) وجه مشترک تمام متفکران اثنی عشری بود. شخصی که گرایش اخباری و نلسنی را در خود جمع کرد، فیض کاشانی (۱۰۰۷-۱۰۹۰) است. او اشتغال عمده اش حدیث و حکمت بود. در حدیث شاگرد سید ماجد بحرانی و در حکمت، شاگرد پدر زنش ملاصدراست؛ همچنین که از شیخ بهایی و میرداماد هم استفاده کرده است. تمایل او به عرفان آن چنان معروف است که بعضی وی را از «نور بخشیده» دانسته اند؛ گرچه ظاهراً خود وی این گرایش را رد می‌کند.

بعضی از معاصرانش او را مورد حمله قرار داده اند. از

جمله نورالدین علی الشهیدی العاملی (متوفی ۱۰۶۸) او را متأثر از غزالی می‌داند و بر اینکه در اجتهاد و اجماع طعنه زده است، می‌تازد. (۲۹۷). اینک نظریات او:

فیض در تشریح (تفریح مسائل) بر قرآن و بر کسی که عملش از همان قبیل است (یعنی پیغمبر و امام) تکیه می‌کند؛ راه معرفت یقینی، «رأی» نیست. فیض عمل به ظواهر قرآن را به قیاس عمل به ظاهر خبر در بعضی اوقات تجویز می‌نماید. (۳۲۱). او حتی شدیدتر از محمد امین استرآبادی همه جنبه های دلیل عقل و اجماع و مصطلحات مجتهدان اصولی را رد می‌کند. (۳۳۴).

از محدثان دیگری که طرز فکر اخباری داشتند، می‌توان محمد باقر سبزواری (۱۰۱۷-۱۰۹۰)، محمد طاهر قمی (متوفی ۱۰۹۸) و میرزا احمد بن حسن شیرازی (متوفی ۱۰۹۸) را نام برد، اما از همه اینها مشهورتر محمد بن حسن حر عاملی (۱۰۳۳-۱۱۰۴) است که از بزرگترین محدثان شیعه محسوب می‌شود، و از مهمترین آثارش، وسائل الشیعه (در احادیث فقهی) و امل الآمل (در تراجم علما) است. حر عاملی مانند دیگر اخباریان بر قدمت طریقه اخباری تأکید دارد و حتی مفید و مرتضی را ضد اصولی می‌داند. (۳۵۹). وی از نخستین کسانی است که کوشیده است تا تفاوت اخباریان و اجتهادیان را احصاء نماید و نشان دهد که این اختلاف، تفاوت لفظی ساده ای نیست. آنگاه بر همه ابزارهای عقلی (استنباط احکام) می‌تازد. (۲۶۰).

محمد باقر مجلسی (۱۰۳۳-۱۱۱۰) مؤلف پرکار، از



به طور کلی محیط بحرین از يك سو تحت تأثیر موج سلفیگری - که از حرمین شریفین می رسید - بود و از دیگر سو با ایران داد و ستد فکری داشت.

از شخصیت‌های معروف این مرحله سید نعمت الله جزایری (۱۰۵۰-۱۱۱۲) است که شخصاً در جریان برخورد فکری مجدد طلبانه اصولیان با اخباریان سلفیگرا قرار گرفت و کوشیده فاصله آنها را کم کند و به يك حد وسط برساند. او در همه کتابهایش خط مشی اخباری معتدل را دنبال می کند؛ به طوری که به نوعی اجتهاد در تفریع نزد اخباریان مایل است. (۳۷۱). وی اصل (اباحة و اصالة البرائة) را گرچه به شیوه اخباریان رد می کند؛ اما از جهاتی به طور غیر مستقیم آن را می پذیرد. لیکن می گوید گناه بر گردن مجتهد مخفی خواهد بود. (۳۷۳). در مورد عمل به ظن، او نیز مانند همه اخباریان آن را رد می کند؛ اما کثرت شروح کتابهای حدیثی از سوی اخباریان و سلفیان را راهی به سوی «یقین عادی» می داند. (۳۷۴). درباره کلام مأثور یا حدیث معصوم که «القاء اصول از سوی ائمه است و تفریع بر عهده فقها»، سید نعمت الله تا حدی به مجتهدین نزدیک می شود؛ جز اینکه ادلة عقلی را در استنباط نمی تواند بپذیرد. (۳۷۵).

اخباریان بحرین، مواضع اعتدالی سید نعمت الله را نداشتند. (۳۷۷). سلیمان بن عبدالله (۱۰۷۰-۱۱۲۱) متصلب در دیدگاههای اخباری است و شاگردش عبدالله بن صالح سماهیجی (۱۰۸۶-۱۱۳۵) به مجتهدان زبان درازی می کرد و در همان موقع شیخ احمد بحرانی (متوفی ۱۱۳۱) بر اخباریان می تاخت.

سماهیجی به این نتیجه رسیده است که می شود مانند محمد امین استرآبادی و ملا محسن کاشانی و شیخ حرعاملی «مجتهد محدث» بود. (۳۸۰). گوی میرزا محمد اخباری (متوفی ۱۱۳۲) هم بر این عقیده است که می گوید: «هر

اخباریان معتدل به حساب می آمده است. او کسی است که حدیث را در سطح بسیار وسیع به فارسی ترویج کرد. وی با اخباریان دیگر (حرعاملی و سیدنعمت الله جزایری) رابطه و مکاتبه داشت. (۳۲۶). دیگر از اخباریان آن دوران، نورالدین اخباری برادر زاده فیض است که به سال ۱۱۲۷ زنده بود و نیز شیخ احمد بن حرعاملی که به سال ۱۱۲۰ زنده بود و احمد بن حسن بن محمد طاهر عاملی (متوفی ۱۱۴۰) را می توان نام برد. (۳۶۵).

صدر الدین همدانی صاحب کتاب شرح الوافیة بر تفاوت‌های اخباری و اصولی تأکید کرد و نظر شیخ حرعاملی را در عمل به قرآن به نص امام، و نیز رد عمل به ظن تأیید کرد. (۳۶۶). محمد صالح مازندرانی و محمد رفیع بن آقا محمد مازندرانی و محمد رفیع مشهدی و عبدالفتاح تنکابنی را هم از محدثان آن دوره ایران (اوائل قرن دوازدهم هجری)، می توان به حساب آورد.

در بحرین بعد از سید ماجد بحرانی (متوفی ۱۰۲۸) و شیخ علی بن سلیمان، معروف به ابن درویش القیمی و ملقب به زین الدین (شارح تهذیب و استبصار) به محدثان دیگری برخورد می کنیم که عبارتند از: صلاح الدین (پسر سید ماجد بحرانی)، شیخ احمد بن محمد بن یوسف بحرانی (متوفی ۱۱۰۲ یا ۱۱۰۴ در عراق)، عبدالعلی حویزی (صاحب کتاب نورالثقلین)، سید هاشم بحرانی (متوفی ۱۱۰۷) و صاحب کتاب البرهان فی تفسیر القرآن) و شیخ داود بحرانی جزایری (از معاصران شیخ حرعاملی).

مجتهدی اصولی است اما هر اصولی مجتهد نیست.»  
(۲۸۱).

با حمله افغان شرایط اجتماعی ناآرام می شود. درست است که کسانی مانند سید نورالدین بن سید نعمت الله (متوفی ۱۱۵۸)، سید عبدالله بن سیدنورالدین (متوفی ۱۱۷۳)، شیخ حسین بن محمد عصفوری بحرانی (متوفی ۱۱۸۳) و از همه مهمتر و معروفتر شیخ یوسف بحرانی (۱۱۰۷-۱۱۸۶) فکر اخباری را ادامه می دهند؛ اما با ظهور رئیس مجددین اصولی آقا محمد باقر بهبهانی (۱۱۱۷-۱۲۰۶) کفه به نفع مجتهدان سنگینتر شد.

شیخ یوسف مانند سید نعمت الله، اخباری معتدلی بود و بیشتر بر توقف و احتیاط تکیه می کرد و صرف شهرت را در خبر، حجت اصالت آن نمی دانست. (۲۸۵-۲۸۶).

بعد از شیخ یوسف، فکر سلفی اخباری به بحرین و قطیف و احساء منتقل گردید. (۳۹۶). اما جنگ اصولی و اخباری بار دیگر با ظهور میرزا محمد اخباری (متوفی ۱۲۳۲) تجدید شد. او بهبهانی را متهم می کرد که در اصول فقه دشمنیات و خطابیات آورده و محدثان را از مبتدعان به شمار آورده و از یهود و مجوس خوارتر کرده است. (۳۹۸). حریف عمده میرزا محمد اخباری، شیخ جعفر نجف معروف به کاشف الظلماء (۱۱۵۶-۱۲۲۸) است. دیگر مجتهدان نیز بر او رديه نرشتند. میرزا محمد هم متقابلاً رسالاتی در جواب ایشان نوشت.

میرزا محمد به سال ۱۲۳۲ در عراق کشته شد؛ همچنان که شیخ حسین آل عصفور نیز به سال ۱۲۱۶ در بحرین به قتل رسید. (۴۰۰-۴۰۱).

پس از میرزا محمد، فکر اخباری از رونق و عمومیت افتاد؛ مخصوصاً با ظهور شیخ مرتضی انصاری (۱۲۱۴-۱۲۸۱) که مبانی اصول و اجتهاد را استحکام بخشید،

اکثریت حوزه های شیعی به اجتهاد گراییدند. علت این است که اخباریگری و سلفیگری پاسخ مسائل جامعه پیچیده جدید را نمی داد. (۴۳۶).

میرزا محمد اخباری در بیشتر علوم مهارت داشت و در دفاع از مبانی اخباریگری و حمله به اجتهاد از دلائل عقلی هم سود می جست. به نظر او در زمینه احکام، نقش عقل فقط در ترجیح اخبار خواهد بود و ظن استنباطی مجتهد مردود است. (۴۰۳). میرزا محمد، اخباریگری را بسیار کهن می داند همچنان که شهرستانی و شارح مواقف نیز به این مسأله اشاره کرده اند. (۴۰۴). بدین گونه ابن ادریس نخستین کسی است که روش سلفیان پیشین شیعه را مورد حمله قرار داده و متقابلاً فضل بن شاذان نخستین کسی است که بر صاحبان گرایش اجتهادی در زمان خود تاخته است.

پس اخباریگری از محمدامین استرآبادی شروع نمی شود؛ بلکه پیش از او، این گرایش را به «متوسطین»، «محتاطین» یا «محدثین» تعبیر می کردند که نهایت اعمال نظرشان ترجیح میان اخبار و تشخیص صحیح از ضعیف بود. (۴۰۵).

از دیدگاه میرزا محمد، میزان اصول و فروع دین این سه چیز است: «قول الله المحکم و النص المبرم و العقل السليم». و عقل سلیم در تکلیف نقش دارد نه در تشریع. (۴۰۵-۴۰۷).

پس از کشته شدن میرزا محمد و پسر بزرگش احمد به سال ۱۲۳۲، پسر کوچک میرزا محمد به نام میرزا علی بر

په نوبهها

۱. «موقوف» حدیثی است که از مصاحب معصوم نقل شده با به قول و فعل و تقریر او اعتماد شده باشد... یا روایتی که در حد معینی متوقف شود.
- «مقطوع» حدیثی است که اسنادش به تاہمی رسد و قطع شده باشد. و «مرفوع» خبری است که سند آن از وسط قطع شده باشد. (با استفاده از فرهنگ معارف اسلامی، نوشته دکتر م. سجادی).
۲. حدیثی است که بعضی یا تمام روایات آن حذف شده باشد.
۳. روشن است که این ادعای نویسنده پذیرفتنی نیست. ما پیشتر به این موضوع پرداخته ایم. (ر.ک: آئینه پژوهش، ۴، ص ۱۹).
۴. چنانکه پیشتر یاد کرده ایم، این داوری درباره این جنید چندان به صواب نیست. بزرگان و فقیهان این گونه داوری را درباره این جنید قابل تأمل دانسته اند. (ر.ک: آئینه پژوهش، شماره ۴، ص ۳۰۴ پاورقی شماره ۱۹).
- \* پاورقی ۳ و ۴ افزوده دفتر مجله است.
۵. «استصحاب النص الی ان یرد النسخ» و نیز استصحاب عادی را قبول دارد؛ اما این را از ضروریات می داند. زیرا به معنی استمرار شریعت ثابت است: حلال محمد حلال الی یوم القیامة (ص ۲۹۱ - ۲۹۲).
۶. مانند عمل به شریعت قبل از اسلام (در جایی که بنا به فرض، اسلام حکم ندارد) و عمل به مصالح مرسله و تسک به متلازمانی که در آنها اختلاف هست؛ مثلاً: امر به شئی مستلزم نهی از اضداد آن است.
۷. مثلاً عیسی بن ابان کتابی در رد اجتهاد داشته است. (۲۹۳) [و روایتی از امام صادق -ع- هست که هر گاه مخالف، حکمی کند مطابق با حکم ائمه باز هم پذیرفتنی نیست؛ چه حکم او، ظن اوست. ص ۲۷۵].
۸. اگر همه روایات سلسله سند عادل باشند، روایت «صحیح» است و اگر یکی از آنان ملوچ باشد، روایت «حسن» است و اگر در سلسله سند پلک غیر شیعی عادل باشد، روایت «موقوف» است؛ در غیر این صورت روایت «ضعیف» است. (ص ۲۶۳).

معدود باقیماندگان اخباریه ریاست یافت. او کتاب سبیکه اللجین فی الفرق بین الفریقین را نوشت. در این کتاب احکام مبتنی بر اخبار به «واصلیه» و «واقعیه» تقسیم شده است؛ احکام واقعیه آن است که معصوم -ع- بدون تقیه ابراز داشته و احکام واصلیه آن است که با تقیه اظهار کرده است. پس هر حکم واقعی، واصلی است اما بعضی احکام واصلی، واقعی نیست. (۴۱۸). هر جا به حکم واقعی نرسیدیم، جای توقف و احتیاط است و این تحت باب «رحمت» یا «توسعه» می آید. (۴۱۹). پس از میرزا علی، پسرش میرزا محمد (متوفی ۱۳۰۶) که ادعای سیادت و فاطمیت نیز کرد و رساله «اصلاح ذات البین لرفع نزاع الخصمین فی رفع الشقاق و النفاق بین الاخباریین و الاصولیین» را نوشت و آن به اشاره استادش شیخ علی بن عباس بحرانی بود. (۴۲۱).

نوادگان میرزا محمد مدرسه المؤمنین را در فرمانداری «ذی قار» در جنوب عراق بنا نهادند که با استفاده از تحصیل کردگان نجف روش اخباری را ادامه می داد و بین عشایر جنوب عراق و ایران و نیز کویت و هند و بحرین پیروانی داشته است. اینان در مبارزه علمای عراق علیه انگلیس در جنگ جهانی اول با علمای شیعه همراهی کردند. متقابلاً هنگامی که بعضی قشربان، اخباریان را نجس می دانستند، آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی (متوفی ۱۳۶۵ق) مجتهد معروف، از آنان حمایت کرد و اخباری و اجتهادی را در حقوق، متساوی اعلام کرد. (۴۲۶ - ۴۲۷).